

آزمودن ایمان در تاریکی

درباره فیلم سینمایی **مکاشفات**



نرگس نظامی‌نیا

منتقد و نویسنده

یون سانگ‌هو، کارگردان و فیلمنامه‌نویس کره‌ای، امسال فیلم مکاشفات را ساخته که هم‌اکنون برای تماشا در دسترس است. در کارنامه این فیلمساز آثاری چون انگل، خاکستری، میراث خانوادگی، چونگ-ای، اهل جهنم و شبه جزیره دیده می‌شود. او که با روایت‌های آخرالزمانی شناخته می‌شود، در مکاشفات رویکردی تازه برگزیده و به‌جای نمایش فروپاشی بیرونی، جهان درونی شخصیت‌ها را به‌تصویر کشیده است؛ جهانی که با زلزله‌های روانی می‌لرزد. این فیلم در سال ۲۰۲۵ به نمایش درآمد. این فیلم، آمیزه‌ای از درام جنایی و تریلر روان‌شناختی است، اما اهمیت‌اش بیش از آن‌که در تعلیق و جنایت خلاصه شود، در نگاه پرسشگرانه‌اش به ایمان، گناه و شکنندگی روان انسان است.

داستان در شهری دلگیر می‌گذرد؛ شهری که از همان قاب نخست، با خیابان‌ها و ساختمان‌های سایه‌دار، فضایی بسته و پرتنش می‌سازد. در مرکز این جهان سه‌شخصیت اصلی قرار دارند: سه ضلع مثلثی که هریک به‌گونه‌ای با تاریکی درونی خود می‌جنگند. نخست، کشیشی است که ایمانش به‌جای آرامش، اورا درگیر تردید و فشار مداوم کرده است. او نیت خیر دارد اما گام‌هایش سنگین و لرزان‌اند، گویی هر حرکت برای نجات دیگران بیش از آن‌که به‌رهایی‌بخجامد، اورا در باتلاقی از پرسش‌های بی‌پاسخ فرومی‌برد.

ضلع دوم، پلیسی زن است که در ظاهر نماینده قانون و عقلانیت است، اما گذشته تلخ و زخمی عمیق، نگاهش به عدالت را متزلزل کرده است. اودر مرزباریکی میان انجام وظیفه و غرق شدن در احساسات شخصی حرکت می‌کند. همین تعارض درونی، اورا را کاراکتری می‌سازد که نمی‌توان صرفاً بار چسب «مجرى قانون» توصیف‌اش کرد. او هم قربانی است و هم مأمور، هم جوینده عدالت و هم انسانی سرگردان در اندوه.

شخصیت سوم، مردی است که گذشته خوشنوبار او اکنون در اعمالی ویرانگر باز تولید می‌شود. سانگ‌هو این کاراکتر را نه‌به‌عنوان شرر مطلق، بلکه‌به‌عنوان محصول چرخه‌ای از رنج‌تحقیرتصویر می‌کند. در نگاه او، جنایت همیشه فقط یک کش فردی نیست؛ گاه پژواکی است از زخم‌هایی که جامعه یا خانواده در عمق روان کاشته‌اند. لوکیوس محوری فیلم، خانه‌ای متروک‌با نمادی عجیب‌در نما، چیزی فراتر از یک صحنه‌ی ساده است. این مکان همچون حضوری شوم و نظاره‌گر، بار نمادین قووی دارد؛ نمادی از نگاه بی‌امان جامعه، از وجدان یا شاید از هیولای درونی که هر سه شخصیت را زیرنظر دارد. فیلمبرداری ونورپردازی «مکاشفات» نقش پررنگی در شکل‌گیری این فضای تیره دارند. سایه‌های کشیده، قاب‌های فشرده، جهانی می‌سازند که هم تهدیدآمیز است و هم ناپایدار. در بسیاری از صحنه‌ها، دوربین به‌جای تعقیب کش بیرونی، بر چهره‌های مضطرب شخصیت‌ها متمرکز می‌شود و فشار درونی آن‌ها را به مخاطب منتقل می‌کند.

از منظر ریتم، «مکاشفات» دومینه متفاوت دارد. بخش نخست با ضرباهنگی آهسته پیش می‌رود، گویی فیلم تماشاگر را دعوت می‌کند تا لایه‌های روانی شخصیت‌ها را کشف کند. نیمه دوم اما شتاب بیشتری دارد و تعلیق جای آرامش نسبی ابتدای فیلم را می‌گیرد. این تغییر ناگهانی ممکن است برای برخی مخاطبان نامتوان به‌نظر برسد، اما می‌توان آن‌ها همسو باآشفته‌گی فراینده‌ی شخصیت‌هادانست.

یکی از نقاط قوت اثر، پرهیز آن از ساده‌سازی مفاهیم است. یون سانگ‌هو، ایمان را نه‌ به‌عنوان پاسخ نهایی، بلکه به‌عنوان عرصه‌ای پر از تعارض نشان می‌دهد. در این جهان، ایمان می‌تواند منبع امید باشد یا سرچشمه‌ی تردید و اضطراب؛ بستگی دارد بر چه پایه‌ای بنا شده باشد. فیلم به‌جای ارائه پاسخی قطعی، پرسشی بنیادین مطرح می‌کند: وقتی باور به‌چیزی مطلق و تغییرناپذیر شود، آیا راهی به‌رستگاری بازمی‌کند یا انسان را در تاریکی عمیق‌تری گرفتار می‌سازد؟ اگر چه آثار مشابه در تاریخ سینمای جهان بسیار است، بااین‌حال سانگ‌هو امضای خاص خود را پای اثر گذاشته است. تمرکز بر بحران ایمان و کاوش در روان آدمی؛ چیزی که فیلم را از یک معمای جنایی صرف فراتر می‌برد. فیلم سینمایی «مکاشفات» درنهایت به‌دنبال فهم‌فرمان‌سازی است، نه پایان خوشی به تماشاگر وعده می‌دهد. این فیلم بیش از هر چیز، آینه‌ای است در برابر روان انسان؛ جایی که ایمان، وجدان و خشونت درگیر کشاکشی دائمی‌اند.

یون سانگ‌هو با این اثر، به‌شکلی کاملاً سینمایی نشان می‌دهد که زخم‌های روانی، اگر درمان نشوند، تنها به‌فرد آسیب نمی‌زنند، بلکه دیر یا زود در سطح جامعه سرزای می‌کنند.

سه شنبه ۱۸ شهریور ۱۴۰۴
سال چهارم - شماره ۸۷۷
www.hammihanonline.ir

هم بتوانند بکنند اما حاشیه‌نشین‌ها و آسیب‌پذیرها به‌ورطه‌ناامیدی، خودکشی و... می‌افتند. این‌بدان معنا نیست که لزوماً شش‌ماه دیگر با شورش و آشوب مواجه می‌شویم. ما کشوری با تاریخ کهن و با ظرفیت گسترده هستیم. مراد من در باب از بین رفتن جامعه به‌معنی نابودی ظرفیت‌های تولید، توسعه‌ورشد است.

✚ در نظریه‌های روان‌شناسی سیاسی انقلاب از شکاف میان چشم‌انداز موردانتظار و وضعیت موجود به‌عنوان یکی از محرک‌های انقلاب سخن به‌میان می‌آید. درعین‌حال ما اینک بیش از یک‌دهه است که این شکاف را در حال گسترش می‌بینیم. با وجود تمام اعتراضات، جنبش‌های اجتماعی و... اما رخداد انقلابی در ایران شکل نگرفته است. بعضی این را به‌کرخ‌شدن جامعه نسبت می‌دهند و می‌گویند که گویی جامعه، سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفته و نمی‌توان از این جامعه‌تکانه‌های انقلابی با جنبش‌های قدرتمند اجتماعی انتظار داشت؟

فکر نمی‌کنم کسی در تابستان ۱۴۰۱ می‌توانست تصور کند کسی به خیابان بیاید. جامعه‌ای محدود از جمعیت اندک کلاب‌هاوسی و بیشتر از ساکنان خارج از کشور، از امکان خیابان حرف می‌زند اما حتی رادیکال‌های داخلی باتوجه به تجربه‌های پیشین و وضعیت جامعه، گزینه خیابان را کنار می‌گذاشتند. راه‌حل‌های دیگرشان هم البته عقیم بود. آن سال‌هم البته با وجود تصویر بازنمایی‌شده متفاوت، جمعیت زیادی به خیابان نیامد اما در همان حد هم و درحالی‌که بسیاری امکان خیابان را منتعم می‌دانستند، رخداد مهمی بود. درباره کرختی جامعه اما باید گفت چنین پدیده‌ای، وضعیتی پست‌مدرنیتیک و پس از آسیب است، همان‌که بعد از جنگ هم در برخی جانیازان جنگی دیده می‌شود. باین‌همه یادمان باشد کسی‌که کرخت می‌شود، مدتی واکنشی نشان نمی‌دهد ولی بعد یک‌مرتبه همه چیز راوبران می‌کند. بنابراین اگر کسی فکر می‌کند که جامعه واکنش نشان نداد و نخواهد داد، باید بداند که جامعه ممکن است به واکنشی شورش‌ی و چیزی فراتر از انقلاب برسد. من فکر می‌کنم جامعه ظرفیت انقلابی به‌معنای سازنده‌ترش را ندارد. انقلاب پدیده‌ای سیاسی است که کسی آن را به‌را نمی‌اندازد، بلکه انقلاب رخ می‌دهد ولی متاسفم بگویم که جامعه ظرفیت‌شورش‌شدن دارد. مکرر در شبکه‌های اجتماعی می‌بینیم که کسی در حال فیلم گرفتن از فردی در موقعیتی دردناک و نیازمند به کمک است، درحالی‌که دیگران با بی‌تفاوتی از کنارش می‌گذرند. تواتر اینها نشان می‌دهد که با وضعیتی ششدارآمیز روبه‌رویم. اینها لزوماً به‌معنای مرگ اخلاقی، انسانیت و... نیست. اعتماد افراد به یکدیگر کم شده و در این زمینه توجه به وضعیت و مفهوم سرمایه اجتماعی مهم است. وقتی اعتماد بین فردی به ۸ درصد رسیده، یعنی افراد نمی‌دانند که می‌توانند به هم اعتماد کنند یا نه؟ در چنین وضعیتی، تنش معنی‌دار جمعی هم رخ نمی‌دهد. شورش اما نیازمند کنش جمعی معنادار نیست. در شورش، هر کسی مشغول به کار خودش است. هرکسی دنبال ویرانگری شخصی خودش است. ازاین‌نظر وضعیت فعلی ازوما کرختی مردم نیست، بیشتر کرختی کسانی (مسئولانی) است که باید بیدار باشند و این شرایط را ببینند اما انگار خود را به خواب زده‌اند.

✚ معمولاً انقلاب را انفجار مشارکت سیاسی می‌دانند و می‌گویند، اتفاقاً در وضعیتی که جامعه رو به مشارکت سیاسی گسترده بیاورد، احتمال انقلاب بالاتر می‌رود. نسبتی هم بین سرمایه اجتماعی و انقلاب وجود دارد و انقلاب بدون وجود سرمایه اجتماعی در میان گروه‌های مخالف حکومت که درعین‌حال بتوانند با یکدیگر ائتلاف کنند و دسته‌های مردمی که به یکدیگر اعتماد کنند و در خیابان حاضر شوند، ممکن نمی‌شود. نکته مهم صحبت شما اما این بود که شورش هانیازمندان سرمایه اجتماعی بالا نیستند و به‌همین دلیل در نبود سرمایه اجتماعی و اعتماد هباهنگ‌کننده و متصل‌کننده افراد، اثرات ویرانگری هم می‌توانند بر جای بگذارند.

بله، در زوال سرمایه اجتماعی، و در وضعیت تعلیق و ادراک تهدید مکرر از سوی دنیای خارجی، آدم‌ها و جوامع به مکانیزم‌های بقا رو می‌کنند. کووید را خاطراتن هست. غربی‌ها معمولاً با ایده بقا زندگی نمی‌کنند؛ چون پایداری اقتصادی وثبات سیاسی وجود دارد. همان ذهن غربی اما در کووید با مکانیزم بقا رفتار می‌کند و ناگهان دستمال توال‌تالیاب می‌شود. ذهن ما آدم‌ها این‌گونه است که در چنین مواقعی برانگیخته می‌شویم. وقتی اعتماد نباشد و تهدید ملموس فروزی گیرد، شرایط شورش‌ی می‌شود.

✚ رخت، خطری خاموش‌تر از جنگ

ایران امروز بیش از آنکه درگیر جنگ سخت باشد، درگیر جنگی نرم و خاموش است؛ جنگ با بی‌اعتمادی، رخت و انتظار اجتماعی. جنگ هرچند ویرانگر است، اما تکلیف را روشن می‌کند. بلا تکنیکی اما، سرمایه اجتماعی را بی‌صدا و آرام نابود می‌سازد. دشمنان ایران این شرایط را مخرب‌تر از یک حمله نظامی می‌دانند زیرا در چنین فضایی، سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی - که ستون اصلی هر نظام سیاسی است - در سکوت و تدریجی فرو می‌ریزد. جنگ می‌تواند بازسازی شود، تحریم می‌تواند لغو شود، اما نابودی سرمایه اجتماعی، بازگشت‌پذیر نیست. به‌بیان دیگر، ایران امروز درگیر «جنگ سرد»ی داخلی و خارجی است که پیامدهای آن بر روان جامعه و اقتصاد ملی، از هر نبرد داغی ویرانگرتر است. جامعه‌شناسی سیاسی به ما هشدار می‌دهد که اگر نهادهای نتوانند با شفافیت، پاسخ‌گویی و افق‌سازی، اعتماد عمومی را بازآفرینی کنند، جامعه بیش از آنکه از بمب‌ها ترسد، از درون دچار فرسایش خواهد شد و این، همان خطری است که باید جدی‌تر از هر تهدید نظامی دید.

نشد. نکته دیگر اینکه، ما در این جنگ با دو مشکل تامین ارزاق و آسیب‌جدی زیرساخت‌های انرژی مواجه‌نشديم. جامعه‌وقتی محک می‌خورد که آب، برق، ارزاق و بنزین کمیاب شود، منظوم این نیست که لزوماً سربلند از این آزمون بیرون نمی‌آید، اما آزمون نهایی یک جامعه، چنین وضعیتی است. در رابطه با ناامگذاری آن (وطن پرستی سیاسی، همگامی با روایت‌سیاسی حاکمیت و همبستگی مدنی) باید گفت، وطن یک کلمه است اما برای که این کلمه نزد افراد مختلف با ایدئولوژی‌های فکری مختلف و خوانش‌های دینی و سیاسی متفاوت دارد، ممکن است متفاوت باشد. وطن فقط جغرافیا نیست و در ذهن هر گروه باری متفاوت ایجاد می‌کند. به‌منظرم اصالت‌می‌شود این روایت را به کسی فروخت که ایران و وطن در معنایی که تولید همبستگی مدنی بین مردم کرد، آن ایرانی باشد که برای نمونه، صداسویم‌ای کنونی از آن حرف می‌زند. اتفاقاً در همین پدیده بازخوانی مداحانه «ای ایران» و «ایران ای سرای امید» می‌بینیم وقتی از «ایران» سخن می‌گویند تا رضایت مردم را جلب کنند، می‌گویند «ایران حسین»، البته «حسین» برای ما ایرانیان هویتی بوده، اما احتمالاً حسین من با حسین صداسویما متفاوت است. بنابراین متأسفانه ایده انسجام‌بخش مرکزی «وطن» دستمایه بدسلطی‌گی شد و از آن برای رفتن در باد انکار و خودفریبی سوءاستفاده شد. برخی به‌خطا تصور می‌کنند جامعه موتور مکانیکی است و قرار است در جنگ و تهدید بعدی هم مردم به‌همین شکل واکنش نشان دهند. می‌گویند که دیدید مردم به خیابان نیامدند، خودشان به هم کمک کردند و... قرار است دفعه‌بعدی هم به‌همین‌طور باشد. یعنی اگر من حکومت، پناهگاه نساختم، ایرادی ندارد. هشت‌میلیون نفر مردم تهران می‌روند شمال و جاهای دیگر و مردم هم به آنها پناه می‌دهند. این تصور اشتباه است. البته ما وقتی که والدینی نداشته باشیم، همدیگر را بغل می‌کنیم. بچه‌ها این‌گونه هستند، وقتی پدر و مادر نباشد، یا یکدیگر را بغل می‌کنند یا عروسک و بالشی را.

✚ جالب است که در قالب گفتارهای ناسیونالیستی که هم حکومت، هم بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی که مخالف جنگ و حمله اسرائیل بودند، از آن استفاده کرد، از وطن‌فروشی جاسوسان و مزدوران زیاد سخن گفته می‌شود. چرا چنین روایت‌هایی، اقبال‌پیدایمی‌کنند؟

به این موضوع باید با ادبیات تروما پرداخت. خیلی از ما مشاهده کردیم که حتی برخی افرادی که فاصله‌شان با ادبیات رسمی حاکمیت بسیار زیاد است، برای نمونه از تقویت توان موشکی یا پیروزی‌های معنادر ایران خوشحال‌شدند. این را در دوره دیگری ندیده بودم. این نکته در کنار داده‌های شما نشان می‌دهد که جامعه خیلی تحقیر شده است. صبح بیدار شده و دیده که تعداد زیادی از فرماندهان نظامی، بدون اینکه بتوانند از خود و خاندانشان دفاع کنند، از بین رفته‌اند. شهروند حتی اگر با حکومت هم همراه نباشد، همین‌که مدام می‌شنود آسمان ایران در اختیار اسرائیل است، اذیت می‌شود. در چنین وضعیتی من حس می‌کنم این خانه من است و باید از خانه‌ام دفاع کنم. مادر این جنگ طلماتی دیدیم، فرزندان مان کشته شدند بعضی روزها این حس به ما دست داد که انگار دشمن هر کاری خواهد، می‌تواند بکند و ما هیچ اختیاری نداریم. جامعه وحشت‌زده و تحقیر شده بود و هست. این مسئله خود را در تعلیق نشان می‌دهد و انفعال ایجاد می‌کند. روی دیگر سکه ترس و انفعال هم رجز خوانی و فراق‌کنی است. صنعتگر ما می‌رود در تعلیق، اما دولتمرد که باید کاستی‌ها و شکست‌ها را ببیند و براساس واقعیت عمل کند، می‌رود سراغ روایت‌سازی و رجز خوانی و متأسفانه گاهی خودسباستمداران هم این رجزها را باور می‌کنند.

✚ با ادامه این وضعیت شاهد افزایش چه پدیده‌های روانی و اجتماعی‌ای در جامعه خواهیم‌بود؟

پدیده مهاجرت طبق مشاهدات و آمارها، متأسفانه در این سال‌ها تر مزی نداشته و شدت هم پیدا خواهد کرد. در سطحی انتزاعی‌تر باید گفت، جامعه‌ای می‌تواند خلاق باشد که تصویری از آینده داشته باشد و جامعه‌ای که آینده‌ریش در تعلیق است و تصویری از آینده ندارد، به‌جای رویابافسی مجبور می‌شود آرزو کند که گرفتار نابوس نشود. چنین جامعه‌ای را کد می‌شود؛ از صنعت تا رسانه تا دانشگاه. وقتی اقتصاد هم ضعیف شود، انگیزه اصلی به‌جای رشد و پیشرفت، می‌شود بقا. در چنین وضعیتی، خشونت در خانواده و جامعه افزایش می‌یابد؛ چه در یک رانندگی ساده، چه در شکل قتل و خودکشی و... انسان‌های آسیب‌پذیرتر در این شرایط حلقه‌های شکننده زنجیر می‌شوند. شاید قدرتمندان و ثروتمندان حمایت‌بیشتری از

تجربه زیسته پر از بن‌بست و بی‌اعتمادی. نتیجه، نوعی سرخوردگی هویتی است؛ وضعیتی که در آن، جوان نه‌توان اصلاح می‌یابد و نه امکان کناره‌گیری کامل. این شکاف، خطرناک‌تر از بحران‌های اقتصادی کوتاه‌مدت است؛ زیرا می‌تواند به انقطاع بین‌نسلی منجر شود. چنین شرایطی یادآور دوران جنگ سرد است؛ دوره‌ای که در آن، جامعه شورو‌ی و حتی بسیاری از کشورهای بلوک شرق، نه درگیر جنگ مستقیم، بلکه درگیر «انتظار دائمی جنگ» بودند. نتیجه آن، انباشت ترس، فرار سرمایه، رکود اقتصادی و فرسایش روحی شهروندان بود. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در سال‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بخش بزرگی از بحران اقتصادی و فروپاشی روانی جامعه شوروی، نه‌به‌خاطر نبرد مستقیم با غرب، بلکه ناشی از همین فضای «تهدید مستمر» و نبود افق روشن سیاسی و اقتصادی بود. وقتی دیوار برلین فرو ریخت، آنچه سقوط رژیم‌ها را تسریع کرد، نه حمله خارجی، بلکه فرسایش درونی اعتماد و امید بود. همان‌طور که بسیاری از پژوهشگران یادآور شده‌اند، «جوامع از بی‌اعتمادی فرومی‌یاشند، نه صرفاً از دشمن خارجی.» ایران امروز نیز در وضعیتی مشابه گرفتار است؛ جامعه‌در تعلیق به‌سر می‌برد و همین تعلیق، بنیان‌های اعتماد، سرمایه اجتماعی و انگیزه برای تولید را می‌فرساید.

از ویژگی‌های گرفتاری در جنگ روانی این باشد که شما فکر کنید طرف مقابل خیلی حساب‌شده عمل می‌کند. انگار برای چنین پايانی ۱۰ سال فکر کرده باشد. البته همیشه این‌گونه هم نیست و طبعاً طرف مقابل هم به میزان زیادی کم آورد و روی تنها هم موشکی بنیان‌برافکن ایران حساب نکرده بود. جامعه گرفتار جنگ روانی، ولی این‌گونه نمی‌اندیشد. جامعه مدت‌هاست درگیر جنگ روانی شده، یعنی دیگر محاسبات منطقی و عقلانی بر امور حکمفرما نیست؛ بلکه این ترس است که ما را تعریف می‌کند.

✚ در همین جنگ ۱۲ روزه نوع انعکاس اخبار در رسانه‌ای مثل «ایران اینترنشنال»، مورد نقد قرار گرفت و برخی گفتند که این نحوه انعکاس اخبار و بمباران مخاطب با اخبار نگران‌کننده و هولناک، خلاف اصول حرفه‌ای رسانه است. در تلویزیون ایران نیز بیشتر شاهد پروپاگاندا بوده و هستیم، گویی هیچ اتفاقی رخ نداده است. در کنار این، برخی با اشاره به جنگ رسانه‌ای از این سخن می‌گویند که ایران اینترنشنال، پیاده‌نظام اسرائیل در این جنگ بود. قضاوت شما درباره عملکرد رسانه‌های فارسی‌زبان در این جنگ چیست؟ درباره نقش آنها زیاده‌روی می‌شود یا نه آنها واقعاً از نظر روانی نقش هولناکی برای جامعه ایرانی داشتند؟

طبعاً رسانه‌ها تاثیرگذارند. روایت جنگ هم فقط روایت اینترنشنال نیست. ما هم روایت می‌سازیم. واقعیت این است که وقتی شبکه‌های صداسیمارامی دیدید، فکر می‌کردید که ممملکتی دیگر دارد بمباران می‌شود. پیش از این جنگ هم، این رویه را می‌دیدیم و شاید بخشی از انکار ما جرادست کم گرفتن نقش رسانه‌ها در ساخت افکار عمومی باشد. قبل از ایران اینترنشنال، شبکه «من‌وتو» به روایت‌سازی درباره قبل از انقلاب دست زده بود. برخی از این افراد البته اصلاً در آن دوره نزبسته‌اند اما تصور دوره طلایی سپری شده درباره آن دارند؛ دوره‌ای از دست‌رفته و در دیده‌شده. البته می‌توان درباره ابعاد مختلف آن حکومت به‌طور نقادانه و منصفانه سخن گفت، اما عمده کسانی که از طریق این رسانه‌ها ایده دوره طلایی را پذیرفتند، درک چندانی از پویایی اجتماعی و تنوع و تحولی که در ایران در این دهه‌ها شکل گرفته، ندارند و زندگی و دنیا را بیشتر شبیه کارتون‌ها تصور می‌کنند و فکر می‌کنند می‌شود بدون اینکه آب از آب تکان بخورد، شرایط را به آن روزگار بازگردانند. بنابراین تأیید می‌کنم، تاثیر رسانه جدی است، اما نه اینکه فکر کنیم کل ماجرا برساخنی رسانه‌ای است. سرداران سپاه و دانشندان هسته‌ای را اینترنشنال ترور نکرد. البته کسی ممکن است توجیه کند که فربخ‌خورده‌های اینترنشنال دست به چنین کارهایی زدند و... این تحلیل‌ها هم ساده‌انگارانه است و من را یاد افسانه «خنجر از پشت» می‌اندازد که برای شکست آلمان در جنگ جهانی اول تراشیدند و یکی از دلایل شد که آلمانی‌ها برآی بار دوم، جنگی جهانی را به‌بیان‌دارند. گفته‌می‌شود در جنگ اول، عده‌ای خیانتکار باعث شکست شدند، وگرنه بقیه چیزها روبه‌راه بود. این افسانه کم‌کم باور شد و روایت ساخت. اینجا هم برخی می‌خواهند پدیده اینترنشنال را با روایت «نوکران فربخ‌خورده و طن‌فروش خوش خدمت به دشمن» توضیح بدهند. این توضیح قانع‌کننده نیست. رسانه‌ای که بخواهد تاثیرگذار باشد، با چهارنفر نوکر اسرائیل و غرب، نمی‌تواند رسانه بشود. پشت این رسانه‌ها حتماً طراحی و برنامه‌ریزی وجود دارد.

✚ اینک که بحث وطن‌پرستی پیش آمد، خوب است به این مسئله هم بپردازیم. بعضی استدلال می‌کنند که ازقضا برخلاف تصویری که وجود داشت، جامعه ایران در قبال تجاوز اسرائیل به ایران وطن‌پرستی ویژه و نامنتظره‌ای از خود بروز داد. در مقابل اما برخی در این گزاره تردید می‌کنند و می‌گویند، این وطن‌پرستی سیاسی نبود بلکه شکلی از همبستگی مدنی بین مردم در شرایط اضطراری جنگی بود. مردم باتوجه به عملکرد حکومت احساس بی‌پناهی می‌کردند، بنابراین کوشیدند خودشان حلقه‌های اتصال ایجاد کنند. نظر شما در این باره چیست؟

تجربه آموخته و علمی جهانی به ما می‌گوید، لاقال در فازهای اولیه هر بحرانی (زلزله، کووید و جنگ)، همبستگی افزایش پیدا می‌کند، خودکشی کاهش پیدا می‌کند، مردم به یکدیگر کمک می‌کنند و مرتب اخبار بحران را با هم به اشتراک می‌گذارند. بعد از چندماه اما افراد مصیبت‌دیده، احساس تنهایی و بی‌پناهی می‌کنند و تصور می‌نمایند رها و فراموش شده‌اند. البته در این جنگ، این فاز اولیه خیلی سریع طی شد، چون جنگ طولانی و مزمن

خروج سرمایه به بازارهای موزی روی می‌آورند. این واکنش‌ها بیش از آنکه نتیجه محاسبات اقتصادی باشد، برخاسته از روان جمعی بی‌اعتماد است. جامعه‌ای که فردای خود را نمی‌بیند، نه سرمایه‌گذاری می‌کند و نه به اصلاح امیدوار است. ازیک‌سو، تهدیدهای بیرونی مانند بازگشت احتمالی مکانیزم ماشه، تحریم‌های تازه و سایه جنگ همواره در افکار عمومی حضور دارد. از سوی دیگر، دولت در برابر این پرسش که «برنامه‌روشن برای خروج از بحران چیست؟» پاسخ شفاف‌ی ارائه نمی‌دهد. نتیجه این عدم شفافیت، اخبار ضدونقیض و سیاست‌ورزی مبهم است که به‌جای آرامش، جامعه را در حالت انتظار نگه می‌دارد. این روان‌شناسی انتظار، جامعه را به‌نوعی فلج خاموش می‌کشد؛ فلجی که برخلاف جنگ، صدای انفجار ندارد اما تمام اراده‌های جمعی را می‌سوزاند.

✚ شکاف هویتی و سرخوردگی نسلی

ازمنظر جامعه‌شناسی سیاسی، رخت اجتماعی بیش از همه در نسل جوان دیده می‌شود. این نسل در فقدان چشم‌انداز روشن، میان دو قطب گرفتار است؛ ازیک‌سو، هویت ملی و تعلیق اجتماعی که نیاز به چشم‌انداز مثبت دارد. ازسوی دیگر،